

فهم فقدان به جای سرخوردگی و بدبینی

«پایان ناخرسندی؟ ژاک لکان و ظهور جامعه لذت» در گفتوگو با شروین طاهری

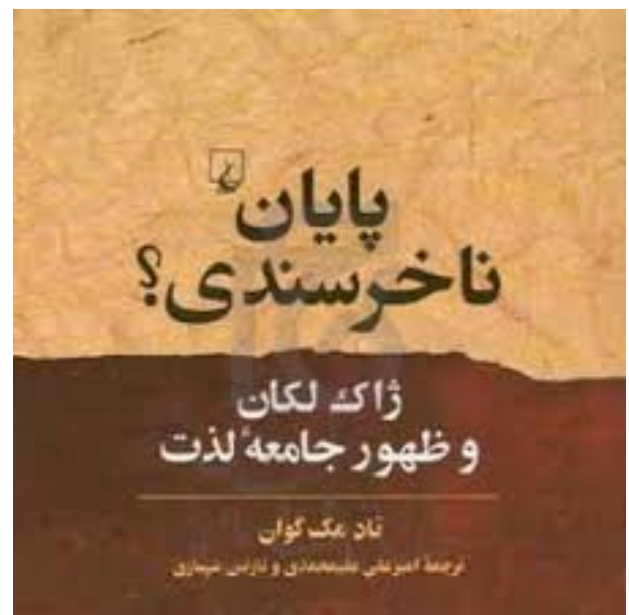
زهرة حسینزادگان

کتاب «پایان ناخرسندی؟ ژاک لکان و ظهور جامعه لذت» نوشته تاد مک گوان با ترجمه امیرعلی علیمحمدی و نازنین شهبازی به همت نشر ققنوس منتشر شده است. نویسنده آن پروفیسور دانشگاه ورمونت و پژوهشگر فلسفه هگل و روانکاوی در این کتاب می‌کوشد گذار از جامعه بازدارنده سنتی به جامعه لذت مدرن را نشان دهد که چگونه سازوکارهای کنترل‌کننده خود در جامعه مدرن بازتولید می‌شوند. به مناسبت انتشار این کتاب با شروین طاهری، مترجم و پژوهشگر گفتوگویی صورت دادیم.

عنوان کتاب نوعی طنز یا آبیرونی دارد؛ ژاک لکان و ظهور جامعه لذت. گویا انگاره جامعه‌ای هست به نام جامعه لذت و اینکه اصولش احتمالاً توسط لکان تبیین می‌شود. در حالی که منظور از جامعه لذت جامعه‌ای است که در آن امر به لذت بردن می‌شود و نه جامعه لذت در آن معنای عمومی که بلافاصله به ذهن آدم‌ها می‌آید یعنی لذت بردن، کیف کردن و حظ بردن.

نخست برویم سراغ رابطه احتمالاً نظریه انتقادی چپ به معنی عمومی و خود روانکاوی در یک مفهوم شسته‌رفته. به نظر مک گوان جنبش‌های چپ معاصر با وجود توانایی‌شان در نقد سازوکار سرمایه‌داری معاصر یا سرمایه‌داری متاخر و چارچوب‌بندی یک نقد رهایی‌بخش از اصل لذت غافلند. این موضوع مثل یک ترمز عمل می‌کند. علتش هم این است که تصویر سنتی از چپ انسان‌شناسی‌اش را با آدم کارورز یا فردی که از طریق تامین نیازهایش به صورت عقلانی دست به کنش می‌زند، آغاز می‌کند. این انسان‌شناسی فرض می‌کند که آدم‌ها یک رو دارند، آن روی‌شان هم آگاهی‌شان و نیازهایشان است و شیوه برخورد عقلانی با این

نیازها. بنابراین هر چیزی که مانع از تحقق آن فرآیند شود باید از سر راهشان بردارند تا بتوانند به خودشان برگردند. یعنی بر از خودبیگانگی‌شان فائق شوند. در حالی که روانکاوی مبانی تازه‌ای برای انسان‌شناسی مطرح می‌کند و می‌گوید انسان موجودی است میلورز یا طالب لذت. نیازهایی وجود دارند که الزاما با هدفگذاری‌های عقلانی تعریف نمی‌شوند و حتی می‌توانند ماهیتی مخرب داشته باشند. پس مبنای نیازها به میانجی روانکاوی از آگاهی ناشی نمی‌شوند. به همین دلیل آرزوی جهانی بهتر، جامعه‌ای برابر، جامعه‌ای که در آن ناخرسندی به حداقل برسد، ممکن نیست، چون که اندیشه چپ اصل لذت را فراموش می‌کند. نقطه عزیمت کتاب تلاشی است برای اضافه کردن این وجه انسان به آن انسان کارورز و بعد وارونه کردن یا در رابطه قرار دادن این دو وجه.



منظور از لذت چیست؟

لذت بردن به نحوی به معنی یکی شدن با یا کام جستن از آن چیزی است که ما طلبش می‌کنیم. هر آنچه طلب می‌کنیم، در صورتی که تماما متعلق ما باشد و ما آن را به چنگ آوریم. در این حالت نوعی کیفیت یا حظ اتفاق می‌افتد که شکلی از لذت است. لکان کسی است که از طریق بازگشت به نظریه فروید سعی می‌کند مطالعه سوژه را در اکنون و در موقعیت فعلی تاریخ بررسی کند. او به جای پردازش داستانی اسطوره‌ای برای خاستگاه مساله را به صورتی بسیار پیچیده‌تر می‌بیند. لکان روایت فروید را ادامه می‌دهد و نشان می‌دهد که وقتی جامعه‌ای سازمان‌یابی می‌شود، در این جامعه با گرفتن اصل لذت از شما، با منع کردن شما از لذت، یک چیز دیگر جایگزینش می‌شود. آن چیز دیگری که جایگزینش می‌شود، میل است.

چرا میل جایگزین لذت می‌شود؟

میل جایگزین لذت می‌شود، چون میل داشتن به معنی فاقد چیزی بودن و به سمت چیزی حرکت کردن است. حالا که موضوع این میل برداشته شده خود میل باید حفظ شود، چون اگر خود میل از بین برود ما می‌میریم. یعنی ارگانسیم بدون انگیزه حظ یا ارضاء قادر به ادامه نیست. بنابراین بازداري علاوه بر اینکه لذت اولیه یا لذت تام را حذف می‌کند وعده شکلی از لذت را از طریق اعطای میل به سوژه یا ایگو فراهم می‌کند و این اصل قوام‌بخشی می‌شود که ساخت اجتماعی را ممکن می‌کند.

ربط این بحث با جامعه چیست؟

لکان نشان می‌دهد که چرا یک جامعه دوام می‌آورد با وجود اینکه لذت را منع می‌کند. این انگیزه زیستن از طریق اعطای میل و وعده شکلی از لذت ممکن می‌شود. اصل خود لذت منع شده و کنار رفته و خود این لذت موعود به عناصری یا دال‌های شناوری در یک نظام رمزنگاری شده تبدیل شده که می‌تواند مداوماً برای سوژه‌ها کشش ایجاد کند. از همین جا معلوم می‌شود که اصل یا قاعده پدر نه امری پیشینی که محصول خود همین قانونگذاری و درون‌ماندگار سازمان‌یابی اجتماعی است. به عبارت دیگر اصل خاستگاه نه تاریخی و نه اسطوره‌ای که برآمده از درون سازمان‌یابی اجتماعی است و به صورت نوعی روایت عام به گذشته فرا افکنده می‌شود. بنابراین به نحوی خیلی جالب سامانه درونی جامعه بازدارندگی ساخته می‌شود. بنابراین مک‌گوان نشان می‌دهد که منع کردن در عین اینکه چیزی را از شما می‌گیرد چیزی به شما اعطا می‌کند. اینجاست که مفهوم بازداري از شکل فیزیکی تبدیل به شکل درونی می‌شود و این برای بقای خود سوژه مهم است. دعوی کتاب این است که دو شیوه بازدارندگی هست و نویسنده این دو شیوه را دو ساخت مختلف می‌داند.

حالا که ما از لذت تام منع شده‌ایم و قرار است که به نحو تازه‌ای وعده شکلی از لذت داشته باشیم، وعده شکلی از لذت که با میل ما درگیر است چطور خودش را محقق می‌کند؟

از طریق بازشناسی سوژه در سلسله قوانین و صورت‌های فرهنگی جامعه سنتی. پارادوکس یا تضاد درونی بازشناسی اما آینده یا گذار از شکل اول بازدارندگی به شکل بعدی را تقریر می‌کند. درست است که شما افتخارتان این است که لذت را قربانی کنید و در ازایش بازشناخته

شوید، ولی قربانی کردن لذت و میلورزی همزمان نوعی آشوب یا نوعی خیالپردازی را دامن میزند. خیال کردن وضعیتی که غیر از حال یا اکنون خودتان است. بنابراین خود جامعه سنتی از طریق تعبیه قانون بازدارندگی مرزهای عبور یا فراروی از خودش را هم وضع می کند. وضعیتی خلق می کند که خیال فرارفتن از آن در خودش مندرج است. به این تعبیر جامعه بازدارندگی خودش از طریق وعده کردن میل و امکان مجاز شمردن وجهی از خیالپردازی در واقع پایگاه خودش را سست می کند.

این اتفاقی است که در جامعه بازدارنده می افتد. در جامعه مدرن که این شکل از بازدارندگی از میان می رود، چه اتفاقی رخ می دهد؟

در تفسیر خطی فرآیند درون ماندگار منع/خیالپردازی تا لحظه فروپاشی نهایی منع پیش می رود حال آنکه مک گوان می کوشد نشان دهد ورود به جامعه تازه، با عبور از مدل اولیه بازدارندگی، به پیچ تازه ای می رسد. یعنی جامعه مدرن که با داعیه از بین بردن نام پدر یا از بین بردن منع پا به عرصه می گذارد همچنان در خود شکل و سطح تازه ای از منع لذت را تعبیه می کند. مک گوان نشان می دهد چرا شما در جهانی که به نظر هیچ منعی در آن وجود ندارد همچنان حسی از تنگنا را تجربه می کنید و برخلاف این تصور که می توانید بر آن غلبه کنید، اتفاقاً به آن دامن می زنید. مک گوان برای اینکه عبور به این سنخ تازه را نشان دهد از چند سمپتوم یا درد نشان بهره می گیرد و به وضعیت های ملموس رجوع می کند. البته پیوستگی این سمپتوم ها یا درد نشان ها را نباید به صورت علی و معلولی بخوانیم، بلکه هر کدام از آنها همزمان درهم وجود دارند و به یکدیگر دامن می زنند. به عبارتی رابطه میان آنها دیالکتیکی است.

این سمپتوم ها چیستند؟

اولین و بی واسطه ترین سمپتوم گذار به جامعه لذت سمپتوم افول پدر است. با تغییر وضعیت اقتصادی جامعه نقش افراد در خانواده تغییر می کند، چیزی که خود ما نیز در تجربه معاصرمان از سر گذرانده ایم. نقش پدر نان آور با فعال شدن بقیه اعضا به خصوص همسرش کمرنگ و کمرنگ تر می شود. افول نقش پدر در قانون گذاری تام حالا جای خود را به نوعی پدر تازه می دهد که قادر نیست امر و نهی کند و بیشتر همراه و هم سطح فرزندان در نظر گرفته می شود. اما مک گوان هوشمندانه به ما یادآوری می کند که افول پدر به معنای کم شدن قدرت پدر نیست. او می گوید پدر از بین نرفته و افول نکرده است. پدر تغییر ماهیت

داده و فرم امر کردنش عوض شده است. البته باید محتاط باشیم، چراکه بسیاری از واکنش‌هایی که در این انتقال اتفاق می‌افتد الزاما مفاهیم بدی نیست. یعنی مک‌گوان سعی می‌کند نشان دهد که این انتقال وضعیت پدر را دموکراتیک‌تر می‌کند. این پدر بالطبع پدر قابل دسترس‌تری است ولی این بار نهی کردن به نوعی امر به لذت بردن تبدیل می‌شود. مک‌گوان برای اینکه مساله را نشان دهد به فیلم انجمن شاعران مرده ارجاع می‌دهد. شخصیت معلم در این فیلم دستور به لذت بردن می‌دهد و ظاهرا هیچ کار بدی هم نمی‌کند. منتها مک‌گوان به شما یادآوری می‌کند که این فیلم یکی از نقاطی است که این سمپتوم را می‌توانید ببینید. در واقع شخصیت معلم تازه وارد اگرچه در برابر مدیر مدرسه که نماد پدر سنتی است می‌ایستد، اما تلاشش برای آزادسازی میل دانش‌آموزان با این حکم که «خودت باش» به فاجعه خودکشی یکی از دانش‌آموزان می‌انجامد. این پدر تازه وعده‌ای را امر می‌کند که برای فرزندان اغواکننده ولی نامعلوم و دور از دسترس است. دانش‌آموزان می‌خواهند خودشان باشند، اما این خود را از الگوی تامه معلم تازه وارد (با بازی رابرت ویلیامز) تقلید می‌کنند، الگویی که تنها تصویر یا ایماژ لذت را نمایان می‌کند بی‌آنکه محتوای آن را در اختیار قرار دهد. پس پدر در معنای قانونگذار افول کرده و حالا به مثابه رقیب در لذت بردن به ایماژ لذت مبدل می‌شود. مک‌گوان حالا می‌تواند دومین سمپتوم را نمایان سازد؛ وابستگی به ایماژ.

وابستگی به ایماژ یعنی چه؟

ایماژ فرم تدوین شده انواعی از بسترهای تصویری یا گزاره‌های حس‌پذیری است که در کنار هم سطحی از امکان لذت، مفاهیم و واقعیت را وضع می‌کند. با ورود به این وضعیت تازه به موجودی تبدیل می‌شویم که تمام نیرویش را درون ایماژها بارگذاری می‌کند، چراکه تمامیت لذت درون قاب ایماژها تصویر شده‌اند، اما در اختیار گرفتن یا همگون شدن تام با هر ایماژ از نو سلسله‌ای از دیگر ایماژها را پیش می‌کشد و هر بار ماهیت لذت وعده داده شده درون تصویر به تعویق می‌افتد. حاصل سرخوردگی بسیار شدید است. اگر در جامعه بازدارندگی سطح برآورده شدن میل می‌توانست در تصویری فراسوی وضعیت تخیل شود، در جامعه لذت تخیل به نظام بی‌نهایتی از تکثیر ایماژها وصل و به مرور تخیل کردن به فراسو ناممکن می‌شود.

آیا راه برون‌رفتی هم از این چرخه وجود دارد؟

بله، وقتی با ناخرسندی از آن وجه روبه‌رو شویم، یعنی آنچه محرک میل است همچنان عنصر ناخرسندی است، اما ایماژ این فاصله را با وعده ایماژی دیگر پر می‌کند. کافی است دریابیم که آنچه اینجا وعده داده می‌شود یعنی لذت تام اساساً ممکن نیست تا به ناگاه امکان خروج فراهم شود.

سمپتوم یا درد نشان بعدی چیست؟

موقعیت کم شدن فاصله حذف میانجی از نسبت تصویر خیالی با خود سمپتوم بعدی است که از پس دوتای قبلی به وجود می‌آید. همزمان با این نبودن فاصله یا کم شدن فاصله یک اتفاق دیگر هم افتاده است. برای اینکه بتوانیم میانجی‌ها را پیدا کنیم علاوه بر اینکه نیاز داریم رژیم از رمزها و نمادها داشته باشیم، یک دستگاه معرفتی هم لازم داریم برای اینکه بتوانیم این رمزگان‌ها را تفسیر کنیم که از طریق تفسیر این رابطه یا میانجی ساخته می‌شود یا میانجیگری تحقق پیدا می‌کند. هر نوع دستگاه تفسیری و هر دستگاهی که سعی کند برای یک مجموعه‌ای از رمزگان‌ها معنایی استخراج کند، نیاز به یک موقعیت تام یا کلیت‌ساز دارد. احتیاج دارد که از مجموعه رمزها بیرون بیاید و این مجموعه را با یک اول و آخر به هم متصل کند تا این معنا ساخته شود یا به اصطلاح به آن تمامیتی ببخشد.

شکل دیگر واکنش به جامعه لذت فرمایشی چیست؟

فرم دیگری از واکنش به جامعه لذت فرمایشی با نوستالژی پیوند دارد ولی فراتر از نوستالژی است. مرزش همین کلمه بدبین است. مک‌گوان می‌گوید بعد از اینکه این اتفاقات می‌افتد شما سرخورده می‌شوید از اینکه نه می‌توانید عنصر لذت را داشته باشید و نه می‌توانید ایماژتان را در اختیار بگیرید. بنابراین موقعیتی تازه به خودتان می‌بخشید یا ایگو وضعیت تازه‌ای پیدا می‌کند. در این وضعیت تازه ایگو از دانشش نسبت به ناممکن بودن لذت، لذت کسب می‌کند. نوعی توهم فاصله از ایماژها برای آدم بدبین ساخته می‌شود که او را هر چه بیشتر در خودش اسیر می‌کند و هر چه در خارج از او وجود دارد، بی‌اعتبار می‌سازد. در سمپتوم ایماژپرستی من با تصویر خودم ارضا می‌شدم، شیفته خود بودم، اما حالا و از طریق نفی تصویر شیفته نفی‌کننده تصویر یعنی باقیمانده خود می‌شوم. به این ترتیب من برای خود تصویری یکتا و منفی از خود می‌سازم. مک‌گوان می‌گوید این یکی از سمپتوم‌های بسیار جالب در عصر جامعه مدرن یا متاخر است که خیلی ظاهر خوشایندی هم دارد. از همین جا مک‌گوان موقعیت این سمپتوم را

به دست می‌گیرد و به شما نشان می‌دهد که نباید فریفته شویم.

آدم بدبین و آگاهی بدبینانه در چه چیزی گرفتار است؟

در همان رژیم پنهان شده نمادینی که در شکل خاصی از قاعده دستور به اصل لذت پنهان شده و به شما القا می‌کند که شما شکلی از آگاهی دارید و چون آگاهی دارید، نیازی به کاری ندارید. در نظام لکانی ابزار دیدن یعنی چیزی که دیده می‌شود درون نظامی از دلالت‌ها و خواسته‌ها و میل‌ها ذیل رژیمی از معانی سازمان یافته است. بنابراین آن فردی که داعیه آگاهی از چیزها را دارد از این تله نمی‌تواند فرار کند. موضعی که به او این آگاهی را می‌دهد خودش در این آگاهی حاضر نیست یعنی چشم آدم بدبین خودش را نمی‌بیند و چون خودش را نمی‌بیند در یک تصویر بزرگ‌تری از موقعیت تدوین شده اسیر شده است. انسان بدبین که از پیش آن را از کار انداخته و مصادره کرده است. انسان بدبین که علی‌القاعده رادیکال‌ترین شکل سمپتوم جهان امر به لذت است بیشتر از بقیه درگیر نظام امر به لذت است، چون فقط چیزهایی را می‌بیند که به وی امر شده است؛ اینها را بین.

چه کسی امر کرده است؟

تصویر و رژیم میلش امر کرده است که این‌جوری جهان را بین و نسبت به هر آن چیزی که می‌تواند این تفسیر را تغییر دهد بی‌اعتنا شو یا موقعیتی بی‌حس و بی‌تفاوت بگیر. در این موقعیت جدید اتفاقی که می‌افتد، این است که ایگو سعی می‌کند از طریق پر کردن این تصویر بدبینانه به دور خودش امکان هر نوع رسوخ امر خارجی را مانع بشود و پر کند. هیچ چیزی نباید به این دنیای ساخته شده بدبینانه وارد شود، چون اگر وارد شود ماهیت این تصویر مضاعف شده خیالی را به خطر می‌اندازد. خطر این صورت‌بندی تازه یعنی بی‌اعتنا شدن به همین محرک‌های دیگری نه فقط شما را دو برابر قبل دوباره از لذت جدا می‌کند و ناخرسندی را چند برابر بیشینه می‌کند. بنابراین جامعه لذت فرمایشی در صورت بیرونی شبیه یک جامعه ماقبل تمدن یا شبیه جامعه‌ای می‌شود که در حال انحلال است. بنابراین هر نوع رژیم نوستالژی یا ارتجاعی همان ترویج کردن وضعیت اکنون یا وضعیت موجود تا سر حد خودش است.

آخرین سمپتوم چیست؟

آخرین پرده سمپتوماتیکی که همه‌مان هر روز با آن روبه‌رو هستیم، بروز می‌کند. وقتی من دچار این تنگنا می‌شوم که رابطه بین امر عام

یا عمومی و امر خصوصی مختل می‌شود و تصویرهای خصوصی من به خاطر از دست دادن این میانجی انحلال پیدا می‌کند، نگاهم به دیگری به نگاه خصمانه تبدیل می‌شود. سوال این است که چطور در جهان معاصر که ما دیگر ظاهراً هیچ منعی نداریم این تعداد خشونت‌های مرگبار را شاهد هستیم. مثال کتاب در اینجا همان قتل عام دبیرستان کلمباین است. البته در قالب فیلم فیل اثر گاس ونسنت. قاتلین به صورت گزینشی از هر دو دسته می‌کشتند. یعنی بچه‌های کشته شده در مدرسه هر دو گروه را شامل می‌شدند، سرآمدان و اقلیت‌ها. مگ‌گوان می‌گوید اینجا می‌توانید حلقه خشونت را پیدا کنید. آدم بی‌اعتنا شده که حالا همه توجه‌های زیستی‌اش را درونی‌ خودش کرده و رابطه درون و بیرون را گم کرده هر نیروی خارجی و هر دیگری را موجودی می‌پندارد که دارد آرزوها یا میلی را که ایگو برای خودش می‌داند بدون اجازه او یا به خرج او مصرف می‌کند. بنابراین رابطه‌اش با دیگری به رابطه خصمانه تبدیل می‌شود.

رابطه این سمپتوم‌ها با یکدیگر چیست؟

سمپتوم‌ها یکدیگر را تشدید و برمی‌سازند. جامعه لذت درون این زنجیره سازمان می‌یابد و کتاب نشان می‌دهد چطور در حالی که ادعای لذت بردن نشان و رسم روزگار است و منع کردن نشانه ارتجاع و کهنگی، لذت به دسترس‌ناپذیر وضعیت ممکن مبدل می‌شود. یعنی جامعه لذتی که بر مبنای امر کردن به لذت بنا شده چطور از طریق به تعویق انداختن لذت دوباره به شکل نوعی منع ثانویه عمل می‌کند و شما را هر روز ناخرسندتر و ناکام‌تر از قبل می‌کند و هیچ راهی به رهایی شما نمی‌دهد.

بحث مگ‌گوان این است که آنچه بعد از جامعه بازداری اتفاق افتاد جابه‌جا شدن خود بازداری از منع لذت به فرمان به لذت بود و بدین ترتیب ما گرفتار یک حلقه تازه شدیم. پیشنهادش چیست؟

با تاسی به لکان دو پاسخ وجود دارد. اولاً شما نمی‌توانید خودتان را سوژه‌هایی منتزع از این وضعیت تصور کنید. همه ما برساخته یک رژیم امرکننده به لذت هستیم. ثانیاً لذت بردن امری مذموم نیست. آن چیزی که بد است و این وضعیت را به بن‌بست تبدیل می‌کند، ادعا یا خواست لذت تام است؛ ادعای اینکه شما می‌توانید تمامیت لذت را به دست بیاورید. مساله نه نفی لذت یا انگاره موهوم خارج شدن از محدوده‌های موجود که غلبه بر تصویر تامه از لذت است. درست عکس سمپتوم‌ها، فهم فقدان به جای سرخوردگی می‌تواند راه به دیگری را

باز کند. خروج از تنگنای حاصل از وعده لذت تامه با روی آوری به دیگران و امکان بازتفسیر نمادها و خروج از بن‌بست تفاسیر درون‌ماندگار به نفع نوعی استعلا می‌تواند درزهایی به سوی واقعیت بگشاید.

کتاب در دهه 1990 نوشته شده است. آیا برای امروز هم حرفی برای گفتن دارد؟

در بخش انتهایی کتاب می‌گوید این امر به لذت بردن توهم رادیکال بودن می‌سازد. به همه می‌گوید شما رادیکال هستید. به چه معنا؟ یعنی که حاضر نیستید هیچ نوع نظام منعی را تحمل کنید و می‌خواهید از این منع فرا بروید در حالی که از طریق این بیشینه کردن ابژه میل و کلیت‌سازی شما برده بازتولید رژیم‌های مصرف، رژیم‌های اقتصادی مشخص، بیشتر کار کردن برای مصرف بیشتر و ... می‌شوید و شما احساس می‌کنید که در دل این فرآیند بسیار آدم‌های رادیکالی هستید، چون دارید در برابر هر نوع منع و هر نوع فرم دعوت‌کننده به دیگری و دعوت‌کننده به موقعیت‌های هم‌بسته اجتماع مقاومت می‌کنید. رویدادهایی که رخ داده و جامعه ما دارد تجربه می‌کند شبیه رخدادی است که در کتاب مک‌گوان توصیف می‌شود. شاهد نوعی گذار از جامعه بازداری هستیم که در انواع فرم‌های نهادی، رژیم معنایی و ... به شدت مقاومت می‌کند و شاهد نوعی رادیکالیسم برای گسست از این نظام منع به نفع شکلی از لذت هستیم. به نظر می‌رسد در همین جنبش اخیر ما برای مفهوم زندگی لااقل دو ماب‌ه‌ازا وجود دارد. بخشی زندگی را با لذت به معنای تام تعریف می‌کنند و بخشی انواع منع‌های خرد را هدف می‌گیرند. اما نیروی معنای نخست بیشتر است، گویی نفی بازداری به نفی ناتمام بودگی و گشودگی زندگی ختم می‌شود؛ یعنی در معنایی که مک‌گوان می‌گوید نوعی تصویر از لذت تام دارد خلق می‌کند. بنابراین کتاب این خطر را به نیروهای فعالی که سعی می‌کنند از رژیم بازداری به رژیم تازه‌ای پا بگذارند یادآوری می‌کند که مواظب باشید! گذار از اولی به وضعیت بعدی الزاما شکلی از آزادی نیست و می‌تواند شما را درون انگاره‌هایی از میل خیال‌پردازانه‌ای که هیچ نسبتی با واقعیت (امر واقع) ندارد، اسیر کند و شما را به آری‌گویان ابدی تصویرهای تا ابد تمام‌نشده‌ی مبدل سازد. بنابراین صرف نفی کردن بازدارندگی فعلی راه‌حل نیست. همزمان کتاب ابزار خوبی است برای شناخت سیاست فعلی در جهان معاصر ما به‌خصوص توضیح اینکه چطور رژیم‌هایی مثل ترامپ، ترامپ‌یسم و ... می‌توانند در چنین عصر به اصطلاح آزادی دوباره برگردند. خیلی خوب نشان می‌دهد که چطور ترامپ

به بدبین‌ها در جامعه امریکا خوراک می‌دهد، چطور از طریق ترویج خشونت و یادآوری اینکه دیگران دارند لذت‌های شما را از بین می‌برند، هیجان می‌بخشد. سوژه امروزی باید حواسش باشد که برای گذار از وضعیت بازداري به وضعیتی که از پیش شما را به موجودات منزوی و خشن تبدیل می‌کند، سقوط نکند، بلکه باید بتواند رابطه خیال‌پردازی‌اش برای عبور از این وضعیت را با واقعیت با مازادی بیرون از خودش از شکلی به شکل دیگر وصل کند. از این طریق سوژه‌ها می‌توانند شکل‌های دموکراتیک‌تری از جامعه را خلق کنند.

م: □□□□□□ □□□□□□ 27 □□□□□□ □□□□□□ 1403 □□□□□□